

هو العليم

تفسير آية:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

موعظة شب سه شنبه، ۱۳ شعبان، سال ۱۳۹۶ هجری قمری

جلسه هشتم

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

قدس الله نفسه الزكيه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ «خدا نور آسمانها و زمین است».

در هفته گذشته صحبت شد بر اینکه طریق خداشناسی از آیات آفاقی و آیات انفسی است؛ و راجع به آیات آفاقی مفصل صحبت شد، اما راجع به آیات انفسی وعده دادیم مقداری بیشتر صحبت بشود.

آیات انفسی یعنی نفس خود انسان، انسان از خودش خدا را بشناسد، و این خیلی راه خوبیست که انسان از خودش خدا را بشناسد؛ خود را بشناس تا خدا را بشناسی!

۱ - سوره النور (۲۴) صدر آیه ۳۵.

مگر انسان از خودش می‌تواند خدا را بشناسد؟! بله! چون خدا از خود انسان به انسان نزدیکتر است و خدا وجودش با وجود انسان معیت دارد؛ پس بنابراین: حقیقت وجود انسان مندرک در ذات خداست، اگر انسان بگردد توی خودش، خودش را پیدا کند، خدا را پیدا کرده است؛ پس راه خدا پیدا کردن، خود پیدا کردن است.

می‌گویند: فلان کس صاحب دل است، یعنی به دل خودش مسلط شده است؛ دل‌های ما از دست ما رفته است، بر ما مسلط است دل، افکار غریب و عجیب می‌آید توی دل ما، بدون اختیار ما؛ اما صاحب‌دل آن کسی است که دل خودش را بدست آورده است و نمی‌گذارد افکاری در قلب او وارد بشود، تسلط بر دل دارد، این را می‌گویند صاحب‌دل، صاحب ضمیر. صاحب‌دل آن کسی است که به معرفت نفس رسیده و خودش را پیدا کرده است، و خود پیدا کردن ملازم است با خدا پیدا کردن.

یکی از زنده‌های پیغمبر، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: **هَلْ يَعْرِفُ الْإِنْسَانُ رَبَّهُ؟** «آیا انسان خدای خود را می‌تواند بشناسد؟ آیا می‌شناسد؟!» پیغمبر فرمودند: **إِذَا عَرَفَ نَفْسَهُ** «زمانی که انسان خودش را بشناسد، خدا را می‌شناسد.» این روایت را مرحوم سید مرتضی در کتاب «عُرُر و دُرُر» که بنام «أمالی» معروف است نقل کرده.

و روایت دیگر سید مرتضی در کتاب «عُرُر و دُرُر» نقل می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: **أَعْلَمُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْلَمُكُمْ بِرَبِّهِ** «داناترین شما به نفس خود، آن کسی است که به خدا داناتر باشد» یعنی هر کسی به خودش داناتر باشد به خدا داناتر است.

ظاهراً از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، یا حضرت امام محمد باقر

علیه‌السلام سؤال کردند که روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که پیغمبر فرمودند: **اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَكُوْ بِالصِّينِ** «بروید دنبال تحصیل علم ولو اینکه علم در چین باشد». کدام علم است که انسان دنبال آن برود ولو در چین است؟ حضرت فرمودند: علم **«مَعْرِفَةُ النَّفْسِ»** ولو در چین است بروید دنبالش! و مراد پیغمبر از **اطْلُبُوا الْعِلْمَ** چنین علمی است؛ پس علم **«مَعْرِفَةُ النَّفْسِ»** خیلی مهم است.

روایتی را نقل می‌کنند از امیرالمؤمنین علیه السلام که: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ**، یا **فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ** هر دو نسخه هست «کسیکه خود را بشناسد خدا را می‌شناسد». این روایت را در **«عُرَرٌ وَ دُرَرٌ أَمْدِي»** آمدی آورده از امیرالمؤمنین و شیعه و سنی با طرق مختلف از پیغمبر اکرم هم، این روایت را نقل کردند: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**. ما در این روایت اولاً باید ببینیم مفاد و معنایش چیست و بعد یکقدری بحث را در پیرامون این روایت گسترش بدهیم.

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» موضوع، **«فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»** محمول. کسی که خود را بشناسد خدا را می‌شناسد مسلم است دیگر؛ چون حمل می‌شود **«فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»** بر **«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ»** و محمول از موضوع که منفک نیست. عرفان خدا لازمه عرفان نفس است، لازم است، حالا یا لازم مساوی یا لازم اعم؛ بالأخره عرفان خدا لازم معرفت نفس است. مثل اینکه ما می‌گوئیم که: **الإنسانُ ناطقٌ** «انسان ناطق است» یعنی: هیچ انسان پیدا نمی‌شود الا اینکه ناطق باشد؛ انسان ملازمه با ناطقیّت دارد؛ ناطقیّت لازمه انسان است. پس نمی‌شود کسی معرفت نفس داشته باشد و معرفت ربّ نداشته باشد؛ این یک جهت.

آیا از آنطرف هم هست: **مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ فَقَدْ عَرَفَ نَفْسَهُ؟** نه؛ چون محمول

اعمّ است، لازم اعمّ است؛ وقتی لازم اعمّ باشد، ممکن اعمّ باشد، پس بنابراین ممکن است کسی معرفت خدا پیدا کند غیر از راه معرفت نفس، مثلاً از آیات آفاقی: ﴿سُنُرِبِهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱ هم انسان از آیات انفسی می‌تواند خدا را بشناسد، هم از آیات آفاقی.

﴿وَفِي الْاَرْضِ ءَايَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ * وَفِي اَنْفُسِكُمْ ءَايَاتٌ لِّبَصِيْرُونَ﴾^۲ «در زمین آیاتی است برای اهل یقین و در جانهای شما، در نفسهای خود شما هم.» پس دو راه است هم آیات آفاقی هم انفسی؛ پس نمی‌توانیم بگوئیم که: مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ فَقَدْ عَرَفَ نَفْسَهُ.

و علاوه علماء علم منطق هم بیان کرده‌اند که اگر ما گفتیم، یک قضیه‌ای بیان کردیم، و محمول را حمل بر موضوع کردیم، عکسش بعنوان کلیت نیست؛ بلکه بعنوان جزئیت است. عکس موجهه کلیه موجهه جزئیه است، نه موجهه کلیه؛ پس نمی‌توانیم بگوئیم: كُلٌّ مِّنْ عَرَفَ رَبَّهُ عَرَفَ نَفْسَهُ.

حالا می‌توانیم بگوئیم: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ لَمْ يَعْرِفْ رَبَّهُ؟ کسی که خود را نشناخته خدا را هم نشناخته است؟ این هم نمی‌توانیم بگوئیم چون ممکن است کسی از راه آیات آفاقی خدا را شناخته باشد و خودش را نشناخته باشد؛ اما می‌توانیم بگوئیم که: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ رَبَّهُ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ به عکس نقیض.

خوب توجه کنید! الْاِنْسَانُ نَاطِقٌ شما می‌توانید كُلٌّ مِّنْ لَّيْسَ بِنَاطِقٍ لَّيْسَ بِاِنْسَانٍ عکس نقیض است دیگر.

۱- سوره فصلت (۴۱) صدر آیه ۵۳.

۲- سوره الذّاریات (۵۱) آیه ۲۰ و ۲۱.

هر قضیه‌ای عکس نقیض دارد؛ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ عكس
نقیضش چی می‌شود؟ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ رَبَّهُ لَمْ يَعْرِفِ نَفْسَهُ یعنی: کسی که اصلاً
خدا را نشناخته، خودش هم نشناخته مسلم.

ما آنوقت در اینجا چند تا بحث داریم:

بحث اول این است که افرادی که ادعا می‌کنند که ما خودمان را شناختیم و
اینها خدا شناس نیستند، مثل مادیین، مثل ارباب و ملل و مذاهبی که آنها کاملاً
آشنایی با خدا ندارند و انکار خدا را می‌کنند، اینها خودشان را هم نشناختند. یک
دانشمند روانشناس به خصوصیات مزایای نفس هم اگر آگاه باشد اما مُنکر خدا
باشد، این به حقیقتِ نفس نرسیده است؛ بدون شک و ادعاست.

و مسأله دیگر که ما باید در او بحث کنیم این است که عکس نقیضِ مَنْ لَمْ
يَعْرِفِ رَبَّهُ لَمْ يَعْرِفِ نَفْسَهُ که این قضیه، عکسِ نقیضِ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ
رَبَّهُ است، این آیه قرآن است که درباره اشقیاء می‌فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَلَهُمْ
أَنْفُسَهُمْ﴾^۱ «خدا را فراموش کردند، پس خدا نفس‌های خود را به فراموشی
خودشان انداخت، نفس‌های خود را هم فراموش کردند.» پس بنابراین، این قضیه،
عکس نقیضِ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ است.

و هر قضیه‌ای که صادق باشد عکسِ نقیضش صادق است؛ ﴿نَسُوا اللَّهَ
فَنَسَلَهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ این آیه قرآن مگر نیست؟ این مسلم صادق است دیگر، این
را عکسِ نقیض کنید می‌شود: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَلَهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ این را عکس نقیض کنید آی: «مَنْ لَيْسَ

۱- سوره الحشر (۵۹) قسمتی از آیه ۱۹.

يَنْسَى نَفْسَهُ لَيْسَ يَنْسَى رَبَّهُ» یعنی: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ «مَنْ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ نَفْسِهِ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ رَبِّهِ» آی: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.
 «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» عکس نقیضش می شود: مَنْ لَمْ يَنْسَ اللَّهَ
 آی: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ.

﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَلَهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ یعنی چی؟ یعنی: مَنْ لَمْ يَنْسَ نَفْسَهُ لَمْ يَنْسَ رَبَّهُ. این عکس نقیضِ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ است.

و چون ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَلَهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ آیه قرآن است، عکس نقیضش می شود چی؟ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ پس کسی نمی تواند بگوید این روایت درست نیست. این روایت ما به سندش هم کار نداشته باشیم، متنش مدلول آیه قرآن است؛ که راه شناسایی پروردگار، شناسایی نفس است.
 كما اینکه به این مسأله متذکر شده است مرحوم صدر المتألهین - أعلى الله مقامه الشریف - در اول کتاب «مبدأ و معاد». کتاب «مبدأ و معاد» را مرحوم صدر المتألهین بعد از اسفار نوشته، و خلاصه و شالوده اسفار است و در دو فن است: یکی الهیات و یکی طبیعیات، و طبیعیاتش فقط در نفس است؛ و این کتاب را نوشته است برای ارتباط؛ بفهماند ارتباطِ نفس را به ذات پروردگار. در مقدمه این کتاب می گوید:

فَإِنَّ مَعْرِفَةَ النَّفْسِ وَ أَحْوَالِهَا أُمُّ الْحِكْمَةِ وَ أَسْلُ السَّعَادَةِ وَ لَا يَصِلُ إِلَى دَرَجَةِ أَحَدٍ مِنَ الْحُكَمَاءِ مَنْ لَا يُدْرِكُ تَجَرُّدَهَا وَ بَقَائَهَا عَلَى الْيَقِينِ كَأَخْوَانِ جَالِينُوسٍ وَ إِنْ ظَنَّهُمُ الْجَاهِلُونَ حَكِيمًا وَ كَيْفَ صَارَ الرَّجُلُ مَوْثُوقًا بِهِ فِي مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا جَهَلَ بِنَفْسِهِ كَمَا قَالَ أَرَسَطَاطَالِيسُ: إِنَّ مَنْ عَجَزَ عَنِ

مَعْرِفَةِ نَفْسِهِ فَأَخْلَقَ بِأَنْ يَعْجُزَ عَنِ مَعْرِفَةِ خَالِقِهِ فَإِنَّ مَعْرِفَتَهَا ذَاتًا وَصِفَةً وَأَفْعَالًا
مِرْقَاةً إِلَى مَعْرِفَةِ بَارئِهَا ذَاتًا وَصِفَةً وَأَفْعَالًا لِأَنَّهَا خُلِقَتْ عَلَى مِثَالِهِ فَمَنْ لَا
يَعْرِفُ عِلْمَ نَفْسِهِ لَا يَعْرِفُ عِلْمَ بَارئِهِ

می‌گوید: «معرفت نفس و احوال نفس أم حکمت و اصل سعادت است؛ و به درجه احدی از حکماء نمی‌رسد آن کسی که تجرد نفس را درک نکرده باشد و بقاء این نفس را درک نکرده باشد و به این معنا یقین پیدا نکرده باشد؛ مثل برادران، إخوان جالینوس؛ چون جالینوس حکیم در تجرد نفس شک داشت و لذا می‌گوید: جالینوس را اصلاً از حکماء نباید شمرد، و اگر چه جاهلون آنها را حکیم می‌دانند! چگونه ممکن است مردی موثوق به باشد در معرفت شیئی از اشیاء، اما بعد از اینکه به نفس خودش جاهل باشد؟! کما اینکه ارسطو می‌گوید: آن کسیکه از معرفت نفس خود عاجز است سزاوارتر است به اینکه عاجز باشد از معرفت خالقش؛ چرا؟ چون معرفت نفس ذاتاً و صفتاً و افعالاً، این نردبان است برای معرفت خدا و باری تعالی ذاتاً و صفتاً و افعالاً؛ چون خلق شده است نفس بر مثال خدا؛ پس آن کسیکه معرفت نفس نداشته باشد، معرفت باری خود و خدای خود و ربّ خود را ندارد».

ای شده در نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را هرگز
تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی؟
بعد ملاصدرا می‌فرماید:

وَبِالْحَدِيثِ الْمَرْوِيِّ عَنِ سَيِّدِ الْأَوْلِيَاءِ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، إِيْمَاءٌ
إِلَى هَذَا الْمَعْنَى؛ یعنی: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ لَمْ يَعْرِفْ رَبَّهُ؛ وَقَوْلُهُ تَعَالَى فِي ذِكْرِ
الْأَشْيَاءِ الْبُعْدَاءِ عَنِ رَحْمَتِهِ: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَلْنَهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ بِمَنْزِلَةِ عَكْسِ

نَقِيضٌ لِتِلْكَ الْقَضِيَّةِ، إِذْ تَعَلِّقُهُ جَلًّا وَعَلَا، نِسْيَانَ النَّفْسِ بِنِسْيَانِ رَبِّهَا، تَنْبِيهٌ
لِلْمُسْتَبْصِرِ الذَّكِيِّ عَنِ تَعَلُّقِ تَذَكُّرِهِ بِتَذَكُّرِهَا وَمَعْرِفَتِهِ بِمَعْرِفَتِهَا.

بعد می فرماید: «در حدیثی که از سید الاولیاء امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ آن اشاره است به سوی این معنی، یعنی: کسی که خودش را شناسد، خدا را شناخته؛ و پروردگار که درباره اشقیاء می فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ این عکس نقیض است برای همین قضیه؛ چون خداوند علیّیّ معلق کرده است نسیانِ نفس را به نسیانِ رب؛ و این تنبیه است برای شخص بیدار و بینا و با فطانت، بر اینکه معلق شده است ذکر خدا به ذکر نفس؛ یاد خدا به یاد نفس و معرفت خدا به معرفت نفس».

وَقِيلَ كَانَ مَكْتُوبًا عَلَى بَعْضِ الْهَيَاكِلِ الْمُشَيَّدَةِ فِي قَدِيمِ الزَّمَانِ: مَا نَزَلَ
كِتَابٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا وَفِيهِ: يَا إِنْسَانُ! إَعْرِفْ نَفْسَكَ تَعْرِفْ رَبَّكَ.

ملاصدرا می فرماید که: «گفته شده که در بعضی از همان عمارت‌های خیلی خیلی مشیّدی که در سابق می ساختند، نوشته شده بود که: هیچ کتابی از آسمان فرود نیامده مگر اینکه در آن کتاب، خطاب به انسان کرده‌اند که: یا انسان! ای انسان! خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی».

وَقَرِيبٌ مِنْ هَذَا مَا نَقَلَهُ شَيْخُ الرَّئِيسِ فِي بَعْضِ رِسَائِلِهِ مِنْ أَنَّ الْأَوَائِلَ
كَانُوا مُكَلَّفِينَ بِالْخَوْضِ فِي مَعْرِفَةِ النَّفْسِ لَوْحِي هَبَطَ عَلَيْهِمْ بِبَعْضِ الْهَيَاكِلِ
يَقُولُ: يَا إِنْسَانُ! إَعْرِفْ نَفْسَكَ تَعْرِفْ رَبَّكَ.

«نظیر این، قریب این مضمون، آنچه راستکه شیخ الرئیس در بعضی از رساله‌های خود نقل کرده که: آن انسانهای اولی، اینها مکلف بودند به اینکه در معرفت نفس خوض کنند؛ برای اینکه وحی شده بود بر بعضی از افراد انسان و

پیغمبران آنها که به مردم بگویند: یا انسان! اِعْرِفْ نَفْسَكَ تَعْرِفْ رَبَّكَ»
 و فِي الْحِكْمَةِ الْعَتِيقَةِ مَنْ عَرَفَ ذَاتَهُ تَأَلَّهَ أَيُّ: صَارَ عَالِمًا رَبَّانِيًّا فَانِيًّا عَنِ
 ذَاتِهِ مُسْتَعْرِقًا فِي شُهُودِ الْجَمَالِ الْأَوَّلِ وَ جَلَالِهِ «و در آن حکمت‌های عتیق آمده
 است که کسیکه خود را بشناسد متأله می‌شود یعنی خدا شناس می‌شود، یعنی
 یک عالم ربّانی می‌شود و فانی می‌شود در ذات خدا و مستغرق می‌شود؛ غرق
 می‌شود در شهود جمال پروردگار و جلال او».

وَ بِالْجُمْلَةِ فِي مَعْرِفَةِ النَّفْسِ تَيْسُرُ الظَّفَرِ بِالْمَقْصُودِ وَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْبُودِ
 وَ الْإِرْتِقَاءُ مِنْ هُبُوطِ الْأَشْبَاحِ إِلَى شَرَفِ الْأَرْوَاحِ وَ الصُّعُودِ مِنْ حَضِيضِ
 السَّافِلِينَ إِلَى أَوْجِ الْعَالِينَ وَ مُعَايِنَةِ جَمَالِ الْأَحَدِيِّ وَ الْفَوْضِ بِالشُّهُودِ السَّرْمَدِيِّ،
 ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾^۱

بعد می‌فرماید: «بالجمله در معرفت نفس، آسان شدن ظفر است به رسیدن به
 مقصود؛ و واصل شدن است به سوی حضرت معبود؛ و بالا رفتن از این عالم
 اشباح که شیخ است به آن اوج ارواح؛ و بالا رفتن و صعود کردن از این حضيض
 مردمان سافل و عالم سافل است بسوی اوج آن افرادی که در آن عالم‌های بالا،
 آنجا می‌روند و در آن عالم‌های بالا و در عالم تجرّد سکونت دارند مانند ملائکه
 و ارواح انبیاء؛ و در معرفت نفس معاینه جمال خدای احدیست؛ و فائز شدن به
 شهود سرمدی است. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾ آیه
 قرآن می‌گوید: فناء مال کسی است که تزکیه نفس کند، و بیچارگی و خزی و
 خسران، مال آن کسی است که نفسش از دستش برود و با نفس خود دسیسه

۱- سوره الشمس (۹۱) آیه ۹ و ۱۰.

کند».

خُب! این کلامِ حکیمِ شرقِ مرحومِ صدرِ المتألهین در مقدمهٔ کتابِ «مبدأ و معاد».

این حدیث را مرحومِ مجلسی - رضوان الله علیه - در رابع عشر از «بحار» در فصلِ «حقیقت نفس» در صفحهٔ ۴۱۵ بیان کرده است که:
قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بعد گفته است: بعضی از علماء اینطور گفتند که: روح یک لطیفهٔ لاهوتی است در صورتِ صفتِ ناسوتی. بنابراین: دلالت می‌کند بر ده وجه، بر وحدانیت پروردگار؛ روح دلالت می‌کند. از ده وجه نفس و روح، خدا را می‌شناسد:

اول: چون روح پیکر انسان را حرکت می‌دهد و تدبیر امور بدن می‌کند، ما می‌دانیم که لابد است که عالمِ کلی هم، یک مدبّر و محرّکی داشته باشد.
وجه دوم: اینکه روح واحد است، دلالت می‌کند خدا هم واحد است.
وجه سوم: روح بدن را حرکت می‌دهد، دلالت می‌دهد بر قدرت خدا.
وجه چهارم: روح اطلاع دارد بر جسد، دلالت می‌کند که خدای علیّی اعلیّ هم علم دارد بر عالم.

وجه پنجم: استیلاء روح بر بدن، این دلالت می‌کند بر استواء و استیلاء خدا بر عالم خلق.

وجه ششم: دلالت می‌کند تقدّم روح بر بدن و بقاء روح بعد از بدن، بر تقدّم خدا و بقاء خدا بر عالم؛ یعنی: بر ازلیت و ابدیت خدا.

وجه هفتم: دلالت می‌کند علم نداشتنِ به کیفیت روح، بر اینکه انسان نمی‌تواند إحاطه پیدا کند به حقیقت خدا.

وجه هشتم: دلالت می‌کند عدم علم به محلّ روح از جسد، - ما نمی‌دانیم

روحمان کجای بدنمان است - این دلالت می‌کند که برای خدا هم مکانی از عالم نیست، خدا دارای مکان نیست.

وجه نهم: دلالت می‌کند، همینطوری که ما نمی‌توانیم روح و نفس خود را مسّ کنیم و به او برسیم، به خدا هم نمی‌توانیم مسّ کنیم، به خدا هم نمی‌توانیم برسیم.

وجه دهم: دلالت می‌کند همینطوری که ما روح را نمی‌توانیم ببینیم، خدا را هم نمی‌توانیم ببینیم.

این عبارت را خود مجلسی ذکر نکرده از خودش؛ از قول بعضی از علماء ذکر کرده است. و محصل در این فقرات اخیر این است که: انسان همینطوری که به کیفیت روح نمی‌تواند برسد و علم به محلّ روح ندارد و روح را نمی‌تواند مسّ کند و ببیند، خدا را هم نمی‌تواند به محلّش علم پیدا کند و به او راه پیدا کند و به مقام لقاء و مشاهده او برسد و به ایّیت و حقیقت پروردگار، علم و اطلاع پیدا کند؛ مفاد قول بعضی از علماء اینطور است.

و لذا بعضی‌ها اصلاً آمدند اینطور گفتند، گفتند: اصلاً این روایت من عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ معنایش این است که آقا خودت را که نمی‌توانی بشناسی، خدایتان را هم نمی‌توانید بشناسید؛ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ آن کسیکه خودش را بتواند بشناسد خدا را می‌تواند بشناسد؛ پس انسان که خودش را نمی‌شناسد، بداند که خدا را هم نمی‌تواند بشناسد.

این روایت معنایش بعکس شد! یعنی خواستند بگویند که: این روایت تعلیق به محال می‌کند و می‌خواهد بگوید که همینطوری که خود شناسی محال است، خدا شناسی هم محال است؛ پس خودت را نمی‌توانی بشناسی، پس بدان که خدا را هم نمی‌توانی بشناسی، دنبال معرفت ذات خدا نرو؛ اینطور خواستند روایت را

معنا کنند.

و این حرف غلط است؛ به چه دلیل غلط است؟ بدلیل اینکه ما گفتیم: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ عكس نقيض ﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ است و ﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ قضیة واقعیة حقیقة آنکه قضیة صادق است، عكس نقيض آن قضیة باید صادق باشد؛ عكس نقيض ﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ چی هست؟ مَنْ لَا يَنْسَى نَفْسَهُ لَا يَنْسَى رَبَّهُ أَي: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ پس تعلیق به محال نیست، خود عین قضیة متنش مراد است؛ این اولاً. دوم: روایاتی وارد است که آن روایات دلالت می کند بر اینکه اصلاً معرفت نفس برای انسان ممکن است، بسیار مطلوب است، بزرگان به معرفت نفس می رسند، تأکید شده است در اینکه بروید دنبال معرفت نفس؛ مثل همان روایاتی که ما از «غُرَر و دُرَر آمُدی» و «غُرَر و دُرَر» مرحوم سید مرتضی نقل کردیم، اینها دلالت می کرد بر اینکه انسان باید دنبال معرفت نفس برود.

و حضرت علامه طباطبایی - مَدَّ ظِلُّهُ الْعَالِي - در جزء سابع از قرآن مجید در سوره مائده که بیان می کنند، در ذیل آیه:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ در جلد ششم، بعد از اینکه اعتراف می کنند بر اینکه آیه: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ عكس نقيض برای مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ است، چند روایت دیگر از «غُرَر و دُرَر آمُدی» نقل می کنند که دلالت بر این معنی دارد.

۱- سوره المائدة (۶) صدر آیه ۱۰۵.

یکی این است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **الْكَيْسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ أَخْلَصَ أَعْمَالَهُ** «آدم زیرک و فطین و کئیس آن کسی است که خود را بشناسد و اعمال خودش را برای خدا خالص کند» پس معرفت نفس مطلوب است.

باز از «غرور و درر» نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین فرمودند: **المَعْرِفَةُ بِالنَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعْرِفَتَيْنِ** امیرالمؤمنین فرمودند که: «معرفت به نفس نافع‌تر است از دو معرفت». دوتا معرفت داریم ما؛ ظاهراً یکی آفاقی است، یکی آنفوسی؛ حضرت می‌خواهند بفرمایند که معرفت نفس از این دوتا مجموعاً، معرفت نفس برای انسان فایده‌اش بیشتر است.

حالا چرا بیشتر است؟ ممکن است این جهت باشد که اینطور بگوئیم که: در معرفت خدا بوسیله آیات آفاقیه انسان دیگر دنبال تهذیب نفس ممکن است نرود، که نفس خود را پاک کند؛ همینطور مثل بسیاری از دانشمندانی که فکر می‌کنند در آیات آفاقی و خدا را از آن آیات آفاقی می‌شناسند و دنبال تهذیب نفس هم نمی‌روند. انسان ممکن است که از آیات آفاقی خدا را بشناسد و بعد نفسش مثلاً به تبع پاک بشود؛ اما کسی که از راه معرفت نفس، از راه خودش می‌خواهد خدا را پیدا کند، این طبعاً تماس می‌کند، مس می‌کند طهارت را؛ چون درجه به درجه که می‌خواهد خودش را بشناسد، باید طاهر کند خودش را، تا خودش را بتواند بشناسد؛ از رذایل بیاید بیرون، از اخلاق فاسده بیاید بیرون، و الا انسان خودش را نمی‌تواند بشناسد. راه خودشناسی تزکیه و تهذیب اخلاق است و لذا حضرت فرمودند: این آنفع است، فایده‌اش بیشتر است، برای اینکه موجب تزکیه نفس می‌شود.

یا این، یا اینکه بگوئیم که حضرت فرمودند: **أَنْفَعُ الْمَعْرِفَتَيْنِ** به این جهت است که چون پیدا کردن خدا از راه آیات آفاقیه، بواسطه برهان و استدلال، و

ترتیبِ قیاس است، اما پیدا کردن خدا از راه نفس، این از راه شهود و وجدان است، این به قلب انسان نشست، به جان انسان نشست؛ و لذا این برای انسان فایده‌اش بیشتر است و شاید مراد حضرت همین جهت باشد؛ این هم یک روایت.

روایت دیگر که نقل می‌کنند باز از امیرالمؤمنین علیه السلام که: **الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنِ كُلِّ مَا يُبْعَدُهَا** «عارف آن کسی است که نفس خود را بشناسد و او را آزاد کند و پاک کند او را از هر چیزی که انسان را دور می‌کند». یعنی: انسان خودش را آزاد کند از اسارتِ هوی و بندگیِ شهوات.

روایت دیگر: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **أَعْظَمُ الْجَهْلِ، جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ** «بزرگترین جهل، این است که انسان خودش را نشناسد».

در روایت دیگر آمده است: **أَعْظَمُ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ** «بزرگترین حکمت این است که انسان خودش را بشناسد». این روایت دلالت بر چی می‌کند؟ بر ترغیبِ معرفتِ به نفسِ دیگر.

در روایت دیگر: **أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةَ لِنَفْسِهِ أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ** «آن فردی از میان تمام مردم بهتر خودش را می‌شناسد که از خدا بیشتر خوف و خشیت داشته

باشد». و این معنی آیه شریفه است که: **﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾**^۱

در روایت دیگر فرموده است، امیرالمؤمنین علیه السلام: **أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ فَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقَلَ وَ مَنْ جَهَلَهَا ضَلَّ** «با فضیلت ترین درجه عقل این است که مرد به نفس خودش عارف بشود، پس کسی که خودش را بشناسد،

۱- سوره فاطر (۳۵) قسمتی از آیه ۲۸.

این عاقل می‌شود، کسی که خودش را جاهل باشد خودش را نشناسد، این گمراه می‌شود».

باز امیرالمؤمنین فرمودند: **عَجِبْتُ لِمَنْ يُنْشِدُ ضَالَّتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا!** «من عَجَب می‌کنم از آن کسی که گمشده‌ای دارد، این دنبالش می‌گردد این گمشده‌اش را پیدا کند، اما خودش گم شده است، دنبال خودش نمی‌گردد! خودش را پیدا کند!».

روایت دیگر: **عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ، كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ؟!** «عجب می‌کنم از آن کسی که خودش را گم کرده، این چگونه می‌خواهد خدا را پیدا کند؟!»
در روایت دیگر امیرالمؤمنین فرموده است: **غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ نَفْسَهُ** «نهایت درجه معرفت، این است که انسان خودش را بشناسد».

در روایت دیگر فرموده است: **كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ؟!** «چگونه می‌شناسد غیر خود را، آن کسی که خودش را نشناخته؟!» یک راه غیر شناسی هم این است که اول انسان خودش را بشناسد.

باز از امیرالمؤمنین روایت شده است: **كَفَى بِالْمَرْءِ مَعْرِفَةً أَنْ يَعْرِفَ نَفْسَهُ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ نَفْسَهُ** «کافیست برای معرفتِ مرد، اینکه خودش را بشناسد و کافیست برای جهل و نادانی مرد، اینکه خودش را نشناسد».

باز فرموده‌اند: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ** «کسی که خودش را بشناسد مجرد می‌شود». یعنی: مجرد می‌شود از علائق دنیا، مجرد می‌شود از مردم، یا مجرد می‌شود از هر چیزی؛ بواسطه اینکه تمام اعمال خود را برای خداوند علی‌اعلی قرار می‌دهد و اخلاص در عمل می‌کند، در عمل و در صفت و در ذات همه را تحویل خدا می‌دهد و اخلاص برای خدا بجا می‌آورد.

و باز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهِدَهَا وَ
مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا «کسی که نفس خود را بشناسد مجاهده می‌کند و نگهش
می‌دارد و از او حساب می‌کشد؛ و کسی که به نفس خودش جاهل باشد، نفس
خود را رها می‌کند و مُهمَل می‌کند و ول می‌کند».

باز فرمودند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَلَّ أَمْرُهُ «کسی که نفس خود را بشناسد امر
او بالا می‌گیرد، شأن او بالاست».

باز فرمودند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَانَ لِغَيْرِهِ أَعْرَفٌ وَ مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ كَانَ بِغَيْرِهِ
أَجْهَلٌ «کسی که خودش را بشناسد غیر را بهتر می‌شناسد کسی که به خودش
جاهل باشد به غیر جاهلتر است».

باز فرمودند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ أَتَتْهُ إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَعِلْمٍ «کسی
که خود را بشناسد، این منتهی شده است بسوی هر معرفتی و هر علمی». یعنی:
علم «معرفة النفس» درش هر معرفتی و هر علمی منطوقی است؛ و غایت و نهایت
هر علمی و هر عرفانی خواهد بود.

و باز روایت شده است: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنِ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ خَبَطَ
فِي الضَّلَالِ وَ الْجَهَالَاتِ «کسی که خود را نشناسد این از راه نجات دور می‌افتد
و در گمراهی‌ها و ضلالت‌ها فرو می‌رود».

و باز روایت شده است که آن حضرت فرموده است: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ
الْمَعَارِفِ «معرفتِ نفس نافع‌ترین و پُر بهره‌ترین از معارف و دانش‌ها است».

باز فرمودند: نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ «به فوز اکبر و به
سعادت اکبر آن کسی می‌رسد که خودش را بشناسد و به مقام معرفتِ نفس
برسد».

و باز فرمودند: لَا تَجْهَلْ نَفْسَكَ! فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ
«به نفس خود جاهل نباش! چون آن کسی که جاهل است معرفت نفس خود را،
این جاهل است به همه چیز».

این روایاتی که ما نقل کردیم، همه را از تفسیر المیزان، از جلد ششم، در
سوره مائده، ذیل آیه صد و پنجم از علامه طباطبایی - مَدَّ ظُلْمُ الْعَالِي - نقل کردیم
که آن مرد بزرگوار - أَدَامَ اللَّهُ ظِلَالَهُ السَّامِيَةَ - از «غرر و دُرر آمدی» نقل کرده‌اند.
حالا در وجدان شما دلالت بر چی می‌کند این روایات؟ این روایات
متضافره دلالت بر چی می‌کند؟ دلالت می‌کند که انسان چون نفس خود را
نمی‌شناسد خدا را هم نمی‌شناسد؟! تعلیق به محال است؟! یعنی دنبال خدا
شناسی نرو، چون خودت را نمی‌توانی بشناسی؟! یا نه این روایات همه می‌گویند
که: علم به «معرفة النفس» نافع‌ترین علم‌هاست، بزرگ‌ترین علم‌هاست، عالی‌ترین
علم‌هاست؛ مقصود هر علم است و نهایت درجه کمال انسان است. و اینقدر
ترغیب و تشویق به «معرفة النفس» در این روایات شده است! و واقعاً هم
همینطور است.

معرفت به نفس یعنی: خداوند علیّ‌أعلى بذاتِ انسان متصل است و وجود
انسان مندرک است و فانی در ذات پروردگار. اگر انسان ذات خودش را به نحو
إندکاک و فنا پیدا کند و برسد به هستی خودش که نیستی محض است، این
نستی محض در هستی محض پروردگار مندرک شده، آنوقت به مقام هستی
پروردگار می‌رسد و فانی در ذات پروردگار پیدا می‌کند.

و لذا در راه معرفت نفس و معرفت پروردگار، در روایات مطالب عجیب و
غریبی از ائمه علیهم السلام بیان شده است؛ در معرفت پروردگار ها! که انسان
اگر خداوند را بشناسد، این به چه نعمتها می‌رسد! به چه فوزها می‌رسد!

روایتی را نقل کرده است مرحوم ملاّ محسن فیض کاشانی - رضوان الله علیه - در جلد اول «وافی» صفحه ۴۲، از «کافی» که مرحوم محمد بن یعقوب کلبینی با اسناد خود از جمیل بن درّاج از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مُتَّعَ بِهِ الْأَعْدَاءُ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْوُونَهِ بِأَرْجُلِهِمْ وَلَنُعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.

حضرت صادق می فرماید: «اگر مردم بدانند در فضل معرفت خدا چه چیزها هست، چه بهره ها و چه لذتها و چه فوزها و چه سعادتها هست، دیگر چشمهایشان را نمی دوزند و خیره نمی کنند به این متاعها و مالها و نعمتهائی که دشمنان خدا به آنها رسیده اند؛ از این زر و زیور دنیا، و این تازگی دنیا، و نعمتهای دنیا، به اینها چشم نمی دوزند. و دنیای کفّار در نزد این مردم، اگر بدانند در فضل معرفت خدا چه خبر هست، در آنصورت دنیا کوچکتر است در نزد آنها از آن چیزهائی که در هنگام قدم زدن زیر پای خود می مالند و می روند؛ و مُتَنَعَم می شوند به معرفت خدا. و متلذذ می شوند به لذتهائی که از جانب معرفت خدا به آنها می رسد؛ مانند تلذذ آن کسی که دائماً در باغهای بهشت متلذذ است و با اولیای خدا محشور و با آنها هم صحبت و هم سخن است».

إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ أَنْسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَقُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَشِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سَقَمٍ.

«معرفت خدا به انسان آنس می دهد از هر وحشتی و صاحب و رفیق انسان

است در هر تنهائی و وحدتی؛ و نور است برای انسان در هر ظلمتی؛ و قوه است در هر ضعفی؛ و شفاء است از هر مرضی و از هر علتی». آنوقت حضرت صادق می‌فرماید:

قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَوْمٌ يُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ وَ تَضِيقُ عَلَيْهِمُ
الْأَرْضُ بِرَحِبِهَا فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِّمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تِرَةٍ وَ تَرَوْا مَنْ
فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا أَدَى مِمَّا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.

«ای مردم! قبل از شما اقوامی بودند خداشناس، اینها را می‌کشتند مردم، آتش می‌زدند! با اَرّه‌ها آنها را می‌بریدند! و دنیا را با این گسترش بر آنها تنگ می‌کردند! ولیکن آنها از آن مقام و منزلت خود بر نمی‌گشتند و از ایمان خود به خدا دست بر نمی‌داشتند؛ در حالتی که اینها ظلمی نکرده بودند به آنهایی که این بلاها را به سر اینها می‌آوردند، موجب حقد و حسادت برای آنها فراهم نمی‌کردند، و ناملایمات و مکروهاتی که از آنها به اینها می‌رسید اینها اذیت نمی‌کردند در مقابلش، تا اینکه آنها اینها را بکشند. بدون هیچ ظلم، بدون هیچ حقد، بدون هیچ تلافی و اذیتی، همین که اینها مسلمان می‌شدند و مؤمن به خدا می‌شدند و خدا را می‌پرستیدند، آنها را تگّه تگّه می‌کردند و می‌کشتند و می‌سوزاندند و با کارد و با خنجر و با اَرّه آنها را قطعه قطعه می‌کردند! اینطور! آن اقوامی که در بعضی از انبیاء سابق بودند، پافشار بودند در معرفت خدا و ثابت قدم بودند در ایمان و دین خود. فقط آنها می‌گفتند: گناه شما این است که ایمان آوردید به خدای عزیز حمید» این مستوجب این همه عذابهاست برای شما.

فَسَلُّوا رَبِّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ وَ اصْبِرُوا عَلٰى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تَدْرِكُوا سَعِيَهُمْ.
حضرت می‌فرماید: «ای مردم! پس ای مسلمانها! شما از خدا سؤال کنید که آن درجات آنها را به شما بدهد؛ و بر مشکلات روزگار خود صبر کنید تا آن سعی و

مقامات آنها را درک کنید و بجا بیاورید». این معرفت پروردگار، معرفت خداوند علیّ اعلیٰ این لذتهائی دارد که تمام لذتهائی که در دنیاست اگر جمع کنند همه را با همدیگر بگذارند، این به اندازه یک لذت از لذتهای پروردگار نمی‌شود. تمام لذتهائی که در دنیاست از جمالها، از کمالها، از نعمتها، از جواهرات، از اطعمه و از اشربه‌ای که خداوند علیّ اعلیٰ برای انسان خلق کرده است، و لذتهای جمال، و لذتهای صداها، موسیقی، و لذتهای عطرها، و هر چه هست همه را جمع کنند، به اندازه یک لحظه آن لذتی که عارف از مشاهدهٔ محبوب و پروردگار می‌برد نمی‌شود؛ و راهش راه تزکیهٔ نفس است.

مرحوم مجلسی - اعلیٰ الله مقامه الشریف - در کتاب «بحار» در جلد پانزدهم، در قسمت دوم که در اخلاقیات است، از «مصباح الشریعة» نقل می‌کند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ وَ هُوَ «عِلْمُ الْأَنْفُسِ»

پیغمبر فرمودند: «آن علمی که بر هر زن و مرد مسلمان واجب است علم نفس است، خود شناسی است». بعد می‌فرماید:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طُوبَى لِعَبْدٍ جَاهَدَ نَفْسَهُ وَ هَوَاهُ وَ مَنْ هَزَمَ جُنْدَ هَوَاهُ ظَفَرَ بِرِضَا اللَّهِ وَ مَنْ جَاوَزَ عَقْلَهُ الْأَمَّارَةَ بِالسَّوِّءِ بِالْجُهْدِ وَ الْإِسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ عَلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ اللَّهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَ لَا حِجَابَ أَعْظَمُ وَ أَوْحَشُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الرَّبِّ مِنَ النَّفْسِ وَ الْهَوَى وَ لَيْسَ لِقَتْلِهِمَا فِي قِطْعِهِمَا سِلَاحٌ وَ آلَةٌ مِثْلُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ وَ الْخُشُوعِ وَ الْجُوعِ وَ الظَّمَاءِ بِالنَّهَارِ وَ السَّهْرِ بِاللَّيْلِ. إِلَى أَنْ قَالَ: وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمَ

قَدَمَاهُ وَ يَقُولُ أَفَلَا أُكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟! أَرَادَ أَنْ يَعْتَبِرَ بِهِ أُمَّتُهُ فَلَا تَغْفَلُوا عَنِ
 الْإِجْتِهَادِ وَ التَّعَبُّدِ وَ الرِّيَاضَةِ بِحَالٍ؛ أَلَا! وَ إِنَّكَ لَوْ وَجَدْتَ حَلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ
 وَرَأَيْتَ بَرَكَاتِهَا وَ اسْتَضَاتَ بِنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً وَ لَوْ قُطِّعَتْ إِرْبَاءً
 إِرْبَاءً، فَمَا أَعْرَضَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهَا إِلَّا بِحِرْمَانِ فَوَائِدِ السَّبْقِ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ
 التَّوْفِيقِ.

حضرت صادق می فرماید: «خوشا بحال آن بنده ای که با نفس خود مجاهده
 کند، و با هوای خود مجاهده کند، و نگذارد که این هوای بر او غالب بشود، و
 کسیکه لشگریان هوای نفس او فرار کنند و از دست او بروند، او مظفر می شود و
 به رضای خدا می رسد؛ و آن کسیکه عقلش غلبه کند بر نفس اماره به سوئش،
 بواسطه کوشش و بواسطه تضرع و خضوع و خشوع در بساط خدمت پروردگار،
 این به فوز عظیم خواهد رسید. و حجابی اعظم و وحشتناک تر و غلیظ تر و
 سنگین تر، بین بنده و بین خدا نیست مانند نفس و هوای نفس. و برای قتل نفس
 و هوای نفس هیچ سلاح و آلتی نیست مثل افتقار بسوی خدا، که بگوید خدایا ما
 فقیریم؛ و خشوع و گرسنگی و روزه گرفتن، و روزهای طویل را انسان با
 گرسنگی بسر بردن، و تشنه بودن، و شب بیدار بودن». تا اینکه آن حضرت
 می فرماید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر نماز می خواندند تا اینکه
 قدمهای مبارکشان ورم می کرد و می فرمودند: آیا من بنده شکور نباشم؟! پیغمبر
 می خواهند به امت خود نشان بدهند که: ای امت! شما غافل نباشید از اجتهاد و
 کوشش و تعبد و تربیت نفس و ریاضت به هیچ حالی از احوال. آگاه باشید ای
 مردم! اگر شما آن شیرینی طعم عبادت پروردگار را بچشید، و برکات عبادت را
 ببینید و به نور آن عبادات مستضیی بشوید یک ساعت شما صبر نمی کنید و
 دست از عبادت و بندگی بر نمی دارید، ولو اینکه بدن شما را زیر ساطور قطعه

قطعه کنند. پس آن کسیکه إعراض می کند از عبادت، او بواسطه همان حرمانی است که شامل حال او شده و او را از عصمت و توفیق انداخته».

پس بنابراین راه خدا شناسی: راه معرفتِ نفس، و معرفتِ نفس هم به تزکیه است، که انسان خودش را درست کند؛ تزکیه، تهذیب، اخلاق.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿۱﴾ «فلاح و رستگاری مال آن کسی است که تهذیب نفس کند و بدبختی و خسران مال آن کسی است که نفس خودش را گول بزند».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلٍّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾^۲ «ای مردمانی که ایمان آورده‌اید! ای مؤمنین! بروید سراغ خودتان، اوّل خودتان را اصلاح کنید نه اصلاح مردم»

وقتی خودتان را اصلاح کردید می‌توانید مردم را اصلاح کنید، نه اینکه خودتان گمراه باشید آنوقت می‌خواهیم مردم را درست کنیم! امر بمعروف کنیم! نهی از منکر کنیم! چرا چنین شد، چرا چنان شد؟! چرا چنین شد، چرا چنان شد؟! این خودش را نشناخته، خودش را اصلاح نکرده است، آنوقت چگونه می‌خواهد مردم را اصلاح کند؟! آیه اینطور می‌گوید ها! می‌گوید: راه اصلاح غیر، این است که اوّل خودت را اصلاح کنی؛ آن کسی که خود را اصلاح کرد می‌تواند غیرا اصلاح کند و الا نمی‌تواند اصلاح کند.

حُب در اثر این که انسان خودش را اصلاح کند کم‌کم شوائب خود پسندی و استکبار از انسان می‌رود بیرون. انسان می‌فهمد که خودش موجودیست فقیر،

۱- سوره الشمس (۹۱) آیه ۹ و ۱۰.

۲- سوره المائدة (۶) صدر آیه ۱۰۵.

محتاج، جاهل، عاجز، مُرده؛ و این نوری که بر او تابیده است و این قدرتی که در اوست و این علمی که دارد و این حیاتی که دارد و این وجودی که دارد، این مال خودش نیست؛ مال خداست. پس کسی که به این معنی پی ببرد به علم و قدرت و حیات خدا پی برده است و این معنی معرفت نفس است که ملازم است با معرفت ربّ.

فرض کنید الآن روز است، آفتاب بر فراز آسمان آمده و تمام بیابانها، زمینها، کوهها، ابرها، پشت بامهای خانهها، صحنهای خانهها، دریاها، دریاچهها همه را نورانی کرده. این زمین الآن نورانی است می گوید: این نور مال من است، این کوه می گوید: نور مال من است، این درخت می گوید: نور مال من است، این دریاچه و دریا و رودخانه می گوید: نور مال من است دیگر! اگر آفتاب غروب نمی کرد و این نور را با خودش نمی بُرد و عالم ظلمتکده نمی شد، کی می فهمید که این نور واقعاً مال این زمین نیست؟! خیال می کردند این نور مال زمین است! اصلاً زمین نور می دهد! کوه نور می دهد! برگ درخت نور می دهد! بلبل که روی درخت نشسته است نور می دهد! تمام اینها نور می دهند! ذغال سنگ سیاه که روی زمین است نور می دهد! تمام اینها ادّعا می کنند نور مال ماست؛ ولی وقتی خورشید غروب کرد و این شعاع را با خودش بُرد، این زمینی که می گفت نور مال من است، الآن انگشت خود را به دندان حسرت می گزد و می گوید: وای نور من رفت؛ دریاچه می گوید: نور من رفت؛ انسان می گوید: نور من رفت؛ همه عالم می روند در ظلمات؛ آنوقت اگر ادّعا کنند که نور مال ما بود دروغشان معلوم می شود. درست است؟! نوری که مال موجودات است مال خداست؛ حیات، علم، قدرت اینها مال خداست؛ می دهد و می گیرد.

همین انسانی که قدرت دارد ها! این قدرت هائی که دارد، این علم هائی که

دارد، این صنعت‌هایی که دارد، این توانائی که دارد و می‌گوید: مال من، بابا تو نطفه بودی، هیچی نداشتی! قبل از نطفه عدم بودی هیچی نداشتی!

و واقعاً عجیب است! عجیب! آن نطفه می‌آید یک انسانی می‌شود عالم، قادر، شاعر، دارای صنایع مختلفه، دارای علوم مختلفه، عالم تعجب می‌کند؛ این مال این نیست، این مال خداست، پرتو انداخت به این؛ این نور زد و حرکت کرد و علم پیدا کرد و شخصیت پیدا کرد و قدرت پیدا کرد؛ کم کم این نور را می‌گیرد، این آقای عالم می‌شود جاهل، این آقای فاضل می‌شود عاجز، این آقای صحیح المزاج می‌شود علیلاً المزاج، این آقای حیّ اسمش عوض می‌شود فردا شناسنامه‌اش می‌شود مُرده، این آقای روی زمین می‌رود زیر زمین، اینکه بدنش از گوشت و استخوان است فردا می‌شود خاک و خاکستر.

خُب آن قدرت کو؟ آن علم کو؟ آن حیات کو؟ مانند نور خورشید ها! که غروب می‌کند، خورشید نور را با خودش می‌برد، این هم نور را با خودش می‌برد، قدرت را با خودش می‌برد. آنوقت آن کسانی که ادعا می‌کنند قدرت و نور و علم و حیات مال ماست آنها دستِ حسرت به دندان می‌گزند.

علم معرفتِ نفس به انسان می‌فهماند که آقا هیچ نیستی، این قدرتی که طلوع می‌کند مال خداست؛ حتی به پیغمبران و جبرئیل و تمام موجودات! پیغمبر که با انگشت اشاره کرد و ماه دو نیم شد قدرت خداست! و لذا قدرت را خدا از پیغمبر می‌گیرد و واقعاً پیغمبر در وقتی که دارد در آن بستر، در بسترِ موت جان می‌دهد قدرت ندارد که مگس روی پیشانیش را بزند؛ چرا؟ چون قدرت مال او نیست، مال خداست؛ داد، گرفت. به تمام موجودات خدا هر قدرتی که داده، هر نوری که داده، هر علمی که داده، هر حیاتی که داده، مال خداست؛ گرفت، صفر می‌شود و می‌بینیم می‌دهد و می‌گیرد؛ پس ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ

الْقَهَّارِ ﴿۱﴾ «قدرت و پادشاهی و عظمت مال کیست؟ مال خدای واحد قهار»
علم معرفت نفس انسان را به این معنا می‌رساند؛ آنوقت وقتی نفس، خودی
را از دست داد گفت: علم مال من نیست، قدرت مال من نیست، حیات مال من
نیست، وجود مال من نیست. پس این وجود مال کیه؟...

۱- سوره غافر (۴۰) ذیل آیه ۱۶.